

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی  
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا  
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

رسیدیم به دلیل سوم که مستفاد از تسدید الاصول بود. که حاصل این دلیل این بود که  
روایات نسبت به نفی ثالث دلالت التزامیه ندارند چون دلالت التزامیه مشروط است به  
این که لزوم بین معنای مطابقی و آن معنای التزامی لزوم بین بالمعنی الاخص باشد. که  
مراد از لزوم بین بالمعنی الاخص این است که لزوم به مرتبه و مثابه‌ای از وضوح باشد که  
نفس تصور ملزوم مستتبع تصور لازم باشد. مثل عمی و بصر. چون عمی مطلق عدم  
نیست. نبودن چشم است. پس نمی‌شو معنای کوری را تصور کرد بدون این که چشم را  
تصور کرد. یا مانند سخاوت و حاتم. سنبل سخاوت در اذهان حاتم است. هر که سخاوت  
را تصور کند خود به خود حاتم به ذهنش می‌آید. حاتم را تصور کند خودبخود سخاوت به  
ذهنش می‌آید. اما بین مدالیل اخبار متعارضه و نفی ثالث چنین ملازمه‌ای وجود ندارد. بله  
اگر باشد لزوم بین بالمعنی الاعم است یا غیرین است. پس اخبار متعارضه نفی ثالث  
نمی‌توانند بکنند. چرا؟ چون نسبت به آن نفی ثالث دلالت التزام ندارند تا شما بگویید  
دلالت مطابقی حجت نیست دلالت التزامی حجت است. به هم ربطی ندارند. اصلاً دلالت  
التزامی وجود ندارد. بله ممکن است ما اگر دقت کنیم بین آن مدلول مطابقی و مدلول  
التزامی یک ملازمه‌ای را قائل باشیم به نحو غیرین یا بین بالمعنی الاعم ولی آن هم این  
جا کارساز نیست. چرا؟ چون ملزوم برای ما ثابت نیست. اگر بخواهیم به استدلال برسیم  
به نفی ثالث خب ما باید ملزوم برای ما ثابت باشد. خب ملزوم فرض این است که ثابت  
نیست چون تعارض دارند. اگر از راه دلالت التزام بخواهیم پیش بیاییم دلالت التزام وجود  
ندارد. بنابراین نفی ثالث ممکن نیست. لا بالدلالة التزامیه چون وجود ندارد و لا بالاستدلال  
که بگویم خب این مدلول مطابقی ملازمه دارد با عدم آن پس حالا که مدلول مطابقی  
هست آن عدم هم ثابت است. از این راه هم نمی‌توانیم بگویم چون مدلول مطابقی ثابت  
نیست برای ما در اثر این تعارض لاجدائاً و لا تعبداً.

این بیانی بود که مستفاد از تسدید الاصول هست با ضمیمه بعضی از امور دیگر.

آیا این کلام هست یا تمام نیست؟

عرض می‌کنم به این که آن ثالث‌ها مختلف هستند این جوری نیست که همه ثالث‌هایی که  
... نفی ثالث‌ها به یک چوب برانیم و بگویم دلالت التزام در همه آن‌ها منتفی است ولو  
این که شرط دلالت التزام هم لزوم بین بالمعنی الاخص بدانیم و تعریف لزوم بین بالمعنی  
الاخص را هم همین بکنیم که فرمودند. چون وجود یک ضد در جایی که تضاد بین دو امر  
واضح باشد پیش عرف این جا وجود یک ضد با عدم ضد آخر تلازمش کمتر از تلازم جود و  
حاتم نیست. اگر نگوییم بیشتر است. که آن جا می‌فرمایید دلالت التزام محقق است و  
لزوم بین بالمعنی الاخص هست. فلذا است که اگر در عرف نگاه کنیم خیلی وقت‌ها به

همین دلالت مردم اکتفا می‌کنند در بیان مقاصدشان. مثلاً می‌گویند این... می‌خواهد کسی کاری را انجام بدهد یا یک چیزی را بخورد می‌گوید حلال نیست. حلال نیست پس چیه؟ حرام است. بین نفی حلیت و آن ضدش که حرمت باشد یک ملازمه‌ای است که نفی این موجب اثبات آن می‌شود. یا می‌گوید حرام است یعنی حلال نیست. یا مثلاً این ملازماتی که وجود دارد می‌گوید این بولی است یعنی نجس است. چون بین ملاقات با بول و نجاست در ذهن متشرعه یک تلازمی ایجاد شده. بنابراین در این موارد... بله ممکن است یک نفی ثالثی باشد که مخفی در ذهن عرف باشد، تلازمش آن آشکار نباشد آن جوری. اما بخشی از نفی ثالث‌ها ملازمه‌اش با مدالیل مطابقی در حد لزوم بین بالمعنی الاخص هست و شبیه همان جود و حاتم و حاتم و جود می‌ماند. بنابراین وقتی می‌گویند... یک روایتی می‌گوید این واجب است یعنی مباح نیست، مرخص نیست که بخواهی انجام بدهی بخواهی انجام ندهی. نفی این ترخیص بین این وجود وجوب و نفی ترخیص و مرخص بودن در فعل و ترک چیه؟ لزوم بین بالمعنی الاخص است. به خصوص علی مبنای کسانی که وجوب را طلب الشیء مع المنع من ترک معنا می‌کنند. دیگه اصلاً توی آن افتاده. مثل عمی و بصر دیگه می‌شود. اگر بگوییم معنای وجوب یک معنای مرکبی است. یا حرمت یک معنای مرکبی است. اگر آن جوری گفتیم مثل عمی و بصر می‌شود. اگر گفتیم نه آن جوری نیست که حق هم همین است که معنای وجوب و حرمت مرکب نیست آن‌ها لازم‌اش است ولی در عین حال یک لزوم این چنین هست و این را ظاهراً نمی‌شود انکار کرد. عبارت استاد هم این بود که ظاهراً کل ما یخالفه. خب این کل ما یخالفه قبول است یعنی همه آن‌هایی که مخالف است بخواهد نفی آن‌ها را بکنند، نمی‌گوییم لزوم بین بالمعنی الاخص است اما بعضش مثل این مواردی که داریم می‌گوییم و مورد بحث هست در بحث تعارض که دال بر وجوب است آن دال بر حرمت است همه در نفی ترخیص مشترک هستند ظاهراً انکار این که لزومش بین بالمعنی الاخص باشد بل انکار دلالت التزامیه مشکل است و مورد قبول نیست. این راجع به مطلب سوم و دلیل سوم.

دلیل چهارم: ....

سؤال: ...

جواب: چرا، فرموده این جاها دلالت التزام نیست.

سؤال: ....

جواب: خب بله قبوله. آن که محل بحث است این‌ها را.

و اما دلیل چهارم:

دلیل چهارم که عن السید الاصفهانی قدس سره آقای آسید ابوالحسن نقل شده این بود....

سؤال: تتمه‌ای که برای آقای... دیگه واردشان نبود.

جواب: نه عرض کردیم دیگه گفتیم ... ضمیمه.

سؤال: ... اضافه بشود کار یک کم مشکل‌تر می‌شود.

جواب: گفتیم با ضمیمه.

سؤال: نه با ضمیمه ظاهراً مراد ایشان یک کمی عقب‌تر بخواند. یعنی در فضایی که اصل ملزوم نیست ایشان یک شقش را این طوری می‌فرمایند دیگه ملزوم نیست که بخواهی با استدلال عقلی ثابت کنی. اگر تتمه منظور ایشان باشد...

جواب: ما نمی‌گوییم منظور ایشان است.

سؤال: پس مطرح کردن لزوم بین بالمعنی الاخص بیخود است.

جواب: نه چون آقایان فرمودند دلالت التزام است ایشان می‌فرماید دلالت التزام نیست. حالا ما برای این که مطلب بیشتر تثبیت بشود آن اضافه را هم کردیم. قوم گفتند دلالت التزام دارد ایشان می‌گویند نه این جاها دلالت التزام نیست.

و اما دلیل چهارم:

دلیل چهارم فرمایش فقیه اصفهانی قدس سره بود که فرمایش ایشان این

هست که إخبار قصد می‌خواهد اگر کسی یک مطلبی را می‌گوید ولی قصد إخبار ندارد مثل این که می‌خواهد یک چیزی را حفظ کند. می‌گوید زیّد قائمٌ زیّد قائمٌ می‌خواهد حفظ کند. یا یک چیزی، جمله‌ای می‌خواهد حفظ کند. تمرین کند اما قصد حکایت ندارد. خبر این جا حکایت محقق نمی‌شود. پس حکایت قصد می‌خواهد. دوم، قصد التفات می‌خواهد. اگر انسان به چیزی التفات نداشته باشد چه جوری می‌تواند قصدش کند. فلذا گفتیم شیخ فرموده فَإِعلمَ إِنَّ المکلف إذا التفت الی حکم شرعی إما أن یحصل له القطع أو الظن أو الشک.

مقدمه سوم کلام ایشان بود که خیلی وقت‌ها مخبرها توجه و التفات به لازم کلام‌شان، آن مدلول مطابقی ندارند. وقتی ندارند پس قهراً قصد حکایت از آن را ندارند. وقتی قصد نداشتند إخبار از او نمی‌کنند. پس باز دلالت التزام محقق نمی‌شود. إخبار از آن محقق نمی‌شود تا مشمول ادله حجیت بشود. خبر واحد حجت است. این جا هم خبر واحدی نسبت به آن نیست. این فرمایش آقای آسید ابوالحسن.

پس بنابراین راوی که دارد می‌گوید هذا واجب فقط از وجوب دارد خبر می‌دهد. برای ما روشن نیست که این راوی از آن لازم هم که عدم ترخیص باشد خبر می‌دهد یا نه. چون ما اگر بخواهیم بگوییم از آن لازم دارد خبر می‌دهد باید بدانیم ملتفت به آن بوده و قصد آن را کرده. ما چه می‌دانیم. آن هم که دارد می‌گوید حرام است که با این معارضه می‌کند آن هم همین جور. بنابراین إخبار این شخصی که گفت واجبٌ و إخبار آن شخصی که گفت حرامٌ در محدوده دلالت مطابقی است. اما نسبت به آن مدلول التزامی ما نمی‌دانیم خبر داده یا نه. وقتی نمی‌دانیم خبر داده یا نه مشمول ادله حجیت هم نمی‌شود. چون ادله گفته خبر

ثقه حجت است. حکایت ثقه حجت است. آن که حکایت آن نیست. حتی می‌شود ولو این مطلب تصریح در کلام ایشان - کلام منقول از ایشان نیست - که حتی ولو دلالت التزام هم باشد ولی دلالت التزام را که شارع نگفته حجت است. گفته إخبار ثقه حجت است. این جا إخبار نمی‌دانیم بوده یا نه. چون نمی‌دانیم التفات داشته یا نداشته. تا قصد داشته باشد تا

اخبار باشد. و این یک نکته دقیقی است در کلام این محقق که حرف فقط لایذور مدار این که دلالت التزام این جا هست یا نیست. یذور مدار این که خبر ثقه نسبت به مدلول التزامی صدق می‌کند یا نه و ما نسبت به مدلول التزامی شبهه مصداقیه خبر داریم. چون متوقف بر یک چیزهایی است که ما خبر نداریم وجود دارد یا ندارد در این راوی. این توضیح فرمایش آقای اصفهانی رحمه الله علیه.

ناقل بزرگوار دام ظلّه العالی اشکال فرمودند به این کلام به این بیان که:

فرموده فرمایش محقق فقیه اصفهانی در لازم غیرین درسته. در آن درسته، در لازم غیرین. خب چون غیرین است دیگه. حالا این آقا باید خیلی اهل خبره و تیزین و دقیق النظر و مدقق باشد که ما بدانیم توجه به آن غیرین داشته. و حالا دارد اخبار از آن می‌کند. اما در غیر آن فرمایش سید تمام نیست. چرا؟ چون آن غیرین یا بین بالمعنی الاخص است یا بین بالمعنی الاعم است. اگر بین بالمعنی الاخص است خب قهراً التفات به آن هست. نمی‌شود کسی بگوید عمی و التفات به بصر نداشته باشد. قهراً التفات به آن دارد. و اگر بین بالمعنی الاعم باشد که بعد از تصور طرفین و توجه به طرفین تصدیق به ملازمه پیدا می‌شود. این جور آشکار نیست که خودبخود ملازمه نقش ببندد در ذهن. نه باید توجه به ملزوم بکند، توجه به لازم بکند بعد از این که توجه به آن‌ها کرد قبول می‌کند ملازمه را. خب در این موارد هم باید دید گوینده چه آدمی است. اگر یک آدم اهل فنی است، متوجهی است بله به گردنش می‌گذارد که التفات داشته. اما اگر یک آدم غیرمتوجهی است نه نمی‌شود به گردنش گذاشت. اگر شک هم داریم از کدام گروه است قهراً نمی‌شود گفت که این حتماً اخبار از او کرده. پس در این مورد هم باید گفت که باز در آن جایی که لزوم بین بالمعنی الاعم هم باشد تفصیل است. پس در لزوم بین بالمعنی الاخص همگان باید گفت ملتفت هستند. در لزوم بین بالمعنی الاعم‌ها تفصیل است که اهل نظر و اهل تفکر و اهل آن فنی که حالا دارد در باره‌اش صحبت می‌کند هست یا نیست. اگر هست آن جا هم التفات دارد. اگر نیست التفات نمی‌شود گفت دارد. یا ندارد یا مشکوک است. خب این یک مطلب.

مطلب دومی هم که باید به آن توجه کنیم تا بعد نتیجه بگیریم این است که این قصدی که گفته می‌شود که ما لازم داریم برای اخبار احتیاج به التفات تفصیلی ندارد. التفات ارتکازی و مخزون در ذهن هم کفایت می‌کند. به قول ایشان اگر شما از منزل که مثلاً حرکت کردید آمدید تا مسجد اعظم این حرکت شما من البدو الی الختم حرکت اختیاریه مقصوده ملتفتة الیها است. و حال این که ممکن است توی مسیر که می‌آمدید توی فکری بودید که مسأله‌ای را حل می‌کردید و تمام توجه تفصیلی شما به آن مسأله بود. یا با یک رفیقی همراه شدید او یک چیزی دارد برای شما تعریف می‌کند اصلاً ذهن شما تفصیلاً به آن مطلب است ولی لااشکال که حرکت‌های شما همه اختیاری است، از روی قصد است. چون آن قصد نهانی و پنهانی و ارتکازی است نه تفصیلی. بنابراین ما برای التفات احتیاج به یک التفات تفصیلی آن جوری نداریم که حالا بگوییم که هر جا دلالت التزام می‌خواهد بشود یا اخبار می‌خواهد بشود باید چه کار کند؟ باید یک التفات تفصیلی آن جوری داشته باشد. التفات مخزون فی النفس کفایت می‌کند. خب بعد از این که ایشان می‌فرماید به این دو نکته توجه کردیم ایشان می‌فرمایند که بحث ما در حجت چیه؟ در باب روایات است. در باب روایات گوینده روایات کیه؟ گوینده روایات کسانی هستند که آن جاهایی که لزوم بین است خب معلوم است که همگان ملتفت هستند آن‌ها هم به طریق اولی. پس آن جاها که لزوم بین هست مسلّم ملتفت بوده بلاشک. آن جاهایی که لزوم بین نباشد،

لزوم بین بالمعنی الاعم باشد نه مسلّم این‌ها اهل آن فن هستند. اگر... حالا نمی‌دانم ایشان تصریح نفرموده. اگر گوینده را ائمه فرض کنیم علیهم السلام، معصوم فرض کنیم که خب روشن است. اگر راوی هم فرض کنیم این راوی که دارد حلال و حرام می‌گوید اهل این کار است دیگه. پس توجه دارد. وقتی توجه دارد پس بنابراین الفتات وجود دارد. با در نظر گرفتن همه این مقدماتی که گفتیم بحث ما در حجیت روایات است. روایتی که از ملزوم خبر می‌دهد مثلاً می‌گوید این واجب است یا می‌گوید حرام است در لوازم بین بالمعنی الاخص بلاشکال مخبر است. در لوازم بالمعنی الاعم فرض این است که ملتفت است. قهراً اشکال سید ساقط می‌شود. البته در مطلق الأخبار یا در مطلق الإخبار از مطلق المخبر این تفصیل جا دارد. اما در مورد بحث ما که روایات است نه دیگه این تفصیل جا ندارد. چون در مورد بحث ما یا لزومش بین بالمعنی الاخص است که خب پس التفات دارد یا بالمعنی الاعم است خب این را هم گفتیم اهل نظرو توجه است دیگه این‌ها پس التفات دارد. پس این تفصیل مرحوم سید برای بحث کلی کلی خوب است اما در بحث ما مورد بحث ما نه.

این هم به خدمت شما عرض شود که اشکال بعض اعظام به فرمایش مرحوم سید رضوان الله علیه.

عرض می‌کنیم به این که تمام این تحقیقی که شد در این بیان آمد چی را درست کرد؟ التفات را درست کرد. اما آیا هر جا التفات بود قصد هم هست یا قصد نیاز به التفات دارد. التفات شرط لازم برای قصد است. اما شرط کافی نیست. که حالا که ملتفت هستم پس از آن هم می‌خواهم خبر بدهم. فرمایش سید اصفهانی این است که ما چی می‌خواهیم؟ قصد إخبار می‌خواهیم. قصد إخبار در صورتی که التفات نباشد نیست و ما نمی‌دانیم این ملتفت بوده یا نه. اگر ایشان تمام بخواهد... حرفش این باشد که هر جا می‌دانیم ملتفت است دیگه إخبار هم هست. خب هیچی. خب بله این اشکال به ایشان وارد می‌شود که ما مثلاً با این بیان. اما اگر این جوری بگویم و حالا حرف سید را یک مقداری هم اصلاح کنیم. بگویم بله یک کسی توجه دارد که این حرف یک لازمه‌ای دارد اما بنایش إخبار از آن لازم نیست. حکایت از آن نیست. آن می‌خواهد حکایت از یک معنای مطابقی بکند. این را می‌خواهد بگوید. مثل این که گاهی انسان می‌گوید که من این حرفی که می‌زنم تعریض به فلانی مقصودم نیست. ولو لازمه‌اش این است که بگویم او اشکال دارد ولی آن مقصودم نیست. إخبار از آن جهت نیست. این را در بحث غیبت علما هم فرمودند که یک مشکله‌ای است در علوم که ما اشکال می‌کنیم به هم دیگه خب مثلاً گاهی این دلالت می‌کند بر نقص آن مستشکل علیه. که حواسش نبوده. یا اگر اشکال‌ها خیلی اشکال‌های چیز باشد گاهی نقصان مقام علمی او را مثلاً دلالت می‌کند. خب این یک وقت لازمه این همه اشکالات، ده تا، پانزده تا اشکال بکنیم مرحوم استاد قدس سره فرمودند که من یک وقتی چندین اشکال به محقق خراسانی کردم توی بحث یک آقای طلبه‌ای آمد گفت من آخوند پیشم خیلی عظمت داشت این اشکال‌هایی که... گفت من به خودم لرزیدم که نکند این... ما که چنین قصدی نداشتیم که مثلاً او را تنقیص بکنیم. خب این جا گاهی می‌گوید که من نمی‌خواهم تنقیص آن طرف را بکنم. من چون... البته به قول آقای حائری در درس کثیراً می‌فرمودند الحق أحق أن يتبع. به والدشان هم نقل می‌کردند حرف دُرر را و با عظمت که ولو والد... ولی چون الحق أحق أن يتبع می‌فرمودند که خب مناقشه می‌کنیم ولو این که ایشان حق عظیمی به گردن ما دارد. خب از باب این ولی به آن لازمش کاری ندارد به آن لازم هم نمی‌خواهد إخبار بکند. قصد او را ندارد ولو این که توجه هم دارد که این حرف یک ملازمه‌ای با آن دارد. ولی قصدش حکایت از نقص او نیست. آیا این قابل تصور هست

یا تصور نیست. بنابراین، این یک مطلب است. البته این یک مقداری محل کلام هست. مثلاً اشباه و امثالش. فرض کنید یک کسی دو تا خیابان، دو تا مسیر... مسیر الف، مسیر ب. توی مسیر الف غنا و موسیقی پخش نمی‌شود. توی مسیر ب، غنا و موسیقی پخش می‌شود. می‌گوید ما از این جا رد می‌شویم می‌رویم توی مسیر ب نزدیکتر است. گوش نمی‌کنیم به گوش‌مان می‌خورد. استماع غنا حرام است به گوش خوردنش که حرام نیست. ما از این جا می‌رویم که نزدیکتر است یا هوایش بهتر است مثلاً. از این جا رد می‌شویم حالا آن هم به گوش‌مان بخورد. به گوش خوردن که حرام نیست. ولی می‌داند به گوشش می‌خورد اگر از این جا برود. آیا این جا استماع صادق است یا صادق نیست. یاد می‌آید ما یک مدت مختصری هم درس مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی رضوان الله علیه شرکت می‌کردیم چون ما درس‌مان درس مرحوم آیت‌الله آشیخ کاظم تبریزی بود در آن موقع ولی گاهی هم یک مدتی درس ایشان شرکت کردیم. یاد می‌آید همین مسأله را ایشان مطرح فرمودند و ایشان فرمود که ما می‌ترسیم - قریب به این مضمون - که این جا استماع صادق باشد چون می‌داند که این به گوشش می‌خورد. وقتی می‌داند به گوش... یک وقت نه آدم یک جا نشسته همین طور پخش با صدای بلند دارد پخش می‌شود به گوش آدم می‌خورد. یک وقت نه عمداً می‌گوید ما با این که می‌دانیم این جا برویم به گوش‌مان می‌خورد از این جا می‌رویم. ایشان شبهه داشتند که... شاید در ذهنش شریف‌شان قوی بود که استماع این جا صدق می‌کند. حالا این جا هم که می‌داند بین این معنای مطابقی و آن ملازمش لزوم هست و هر که این را بشنود ذهنش به آن هم می‌رود بگوید من قصدم اخبار از آن نیست. و فقط از این ملزوم می‌خواهم اخبار کنم. من قصد اخبار از آن را ندارم. آیا این جا می‌شود گفت این قصد ندارد، حکایت صادق نیست؟ یا نه این جاها حکایت صادق است نسبت به او؟

خب در این جا ظاهراً دو مقام است. یک مقام، مقام ثبوت است خب ممکن است قصد نداشته باشد. در مقام ثبوت امر اختیاری است. خب قصد نکرده. یک مقام، مقام اثبات است و قضاوت دیگران است که آیا می‌پذیرند که تو قصد نداشتی. ممکن است بگوییم نه، عرف در این موارد این را اماره قصد می‌دانند. مگر ثابت بشود و الا می‌گویند چه طور می‌شود قصد نداشته باشد. چون ظاهر این است که خبر دارد، التفات دارد، توجه دارد. می‌گویند اگر نمی‌خواستی از آن خبر بدهی اصلاً کلاً می‌گذشتی از آن مطلب. به آن ملزوم هم اخبار نمی‌کردی. یکی می‌گوید آقا من این حرف را زدم لازمه‌اش هم جسارت است ولی قصد جسارت نداشتیم. می‌شود که قصد جسارت نداشتی؟ می‌گوید عنوان قصدی است دیگه. خب واقعاً ممکن است او بین و بین الله قصد جسارت نداشته یا قصد از آن نداشته می‌خواسته از این خبر بدهد. ولی خب ناچار خب ملازمه هست آن هم می‌آید توی ذهن‌ها ولی من قصد اخبار از آن ندارم. اگر می‌شد جدا کنم جدا می‌کردم. این یک امر بین و بین الله است. اما از نظر اماره عرفیه نمی‌پذیرند. مگر ثابت بشود که این قصد نداشته. بنابراین، این یک نکته است که در این جا باید گفت.

نکته دوم این است که این که می‌فرمایند که در مواردی تمام است که لزوم، لزوم بین نباشد. یعنی در غیر بین حرف سید درسته. لزوم باشد ولی لزوم غیرین است. نظری است. عرض می‌کنم اگر مقصود اخیر از روایات و گوینده روایات ائمه علیهم السلام باشند و ما مجرد التفات را کافی بدانیم در این که اخبار هست خب در مورد معصومین علیهم السلام غیر بین هم باشند باید بگوییم اخبار کرده.

سؤال: مگر این بگوییم...

جواب: نه چون فرض این را کردیم که هر که ... آن اشکال را صرف نظر کردیم. که جاهایی که التفات هست إخبار است. یک وقت اشکال می‌کنیم می‌گوییم نه ملازمه‌ای بین التفات و إخبار نیست که آن حرف قبل بود. اما اگر قبول کردیم که ملازمه‌ای بین التفات و إخبار است. اگر ملتفت است پس مخبر هم هست. خب در روایات ما اگر مخبر را ائمه علیهم السلام می‌دانیم آن جا همین که ملازمه باشد کفایت می‌کند. چه آن ملازمه بین بالمعنی الاخص باشد چه بین بالمعنی الاعم باشد چه غیرین باشد. چون آن‌ها ملتفتند. و اگر نه، مقصود روات باشد. بله آن جا اگر غیرین باشد نمی‌دانیم ذهنش ملتفت به این بوده یا نبوده. چون ملازمه بین نیست. و این بحث که در این جا انجام می‌شود یکی از مبادی و مبانی بحث مثبتات امارات هم هست. یعنی ما می‌گوییم مثبتات امارات حجت است یا حجت نیست؟ مثبتات امارات آن هم زیربنایش همین بحث‌ها است. که آن مخبری که دارد اماره‌ای را از او تحقق پیدا می‌کند، إخباری دارد می‌کند آیا توجه دارد به آن لوازم و آیا إخبار از آن‌ها می‌کند یا نمی‌کند مربوط به همین بحث می‌شود.

خب و اما حالا این جا. خب اگر امام علیه السلام باشد گفتیم فرقی نمی‌کند. اگر راوی باشد بله. حالا راوی که می‌آید برای ما حرف را نقل می‌کند یک وقت هست که نص کلام امام را نقل می‌کند مثل موارد ادعیه یا خطب یا نامه. خود نامه را نقل می‌کند. خود خطبه را، خود دعا را، خود زیارت را، که معمولاً این موارد روات مقید به نص کلام بودند که خود آن کلام را نقل می‌کنند. اما در مورد احکام سؤال کرده، نقل به معنا می‌کند.

سؤال: ...

جواب: قال اشکالی ندارد. نقل به معنا می‌شود دیگه. مثل ترجمه کردن. شما مثلاً پهلوی یک مرجعی رفتید که عرب است. سؤال کردید عربی جواب داده حالا برای فارس بگویید ایشان این جوری گفتند. فارسی می‌گویید. یا فارسی گفته به عربی می‌گویید برای یک عربی. یا دیگه توی محاورات عرفی‌مان همین جور است. مسأله سؤال می‌کنیم آن جا ماحصلش را نقل به معنا می‌کنیم برای دیگران می‌گوییم. خب وقتی آن دارد نقل به معنا می‌کند آیا این توجه به آن لوازم غیرین یا بین بالمعنی الاعم هم داشته؟ که توی کلام امام بوده؟ این جا از آن مواردی است که یک مقداری قابل تأمل و اشکال هست. در مدلول‌های التزامی که اگر از امام بود آن مدلول التزامی را قائل می‌شدیم. اما الان که کلام نفس کلام امام به دست ما نرسیده و ما احتمال می‌دهیم نقل به معنا دارد می‌کند آیا این جاها هم می‌توانیم به آن مدلول التزامی که لزومش اگر غیرین باشد یا لزومش بین بالمعنی الاعم باشد ملتزم بشویم؟ لزومش بین بالمعنی الاعم است لعل این آقا التفات نداشته. لزوم بین‌اش توی کلام امام بوده بالمعنی الاعم. این شاید به آن التفات نداشته. حالا آمده این جوری دارد نقل می‌کند. این جاها چه جور می‌شود یک مقداری محل تأمل و اشکال هست. خب این هم به خدمت شما عرض شود که راجع به فرمایش محقق اصفهانی که چهارم بود.

و اما دلیل پنجم: اصلش را بیان کنیم تفصیلش ان شاء الله می‌ماند برای شنبه. موارد نقص بود و این که این قول که بگوییم نفی ثالث می‌کنند متعارضین این با مسلمات فقه ناسازگار است. که ایشان چهار مورد را مثال زدند. شهید صدر قدس سره اشکال فرموده به تمام این موارد و جواب داده. حالا جواب را امروز خیال کردیم می‌رسیم آن را هم بیان کنیم ان شاء الله شنبه

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

